

رضاشاه؛ روایت تبعید، مرگ و جسد مومیایی

پویا زارعی

کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه سوربن پاریس

پویا زارعی، کارشناس تاریخ درباره پیامدهای دوران حکومت رضا شاه بر ایران معاصر و همچنین سرنوشت جسدش یادداشتی برای صفحه ناظران نوشته است.



رضاشاه: "معلوم می‌شود فرد فردی بزرگی بوده که بعد از نزدیک به هزار سال چنان آثار بزرگی بر سر مقبره او برپا می‌شود... آیا بشود که روزی برای من چنان آثاری گذارده شود؟"

"معلوم می‌شود فردی بزرگی بوده که بعد از نزدیک به هزار سال چنان آثار بزرگی بر سر مقبره‌ی او برپا می‌شود... آیا بشود که روزی برای من چنان آثاری گذارده شود؟"

زمانی که رضا شاه این جملات را در بازدید از مراحل ساخت آرامگاه فردوسی خطاب به کیخسرو شاهرخ، سرپرست منصوب انجمن آثار ملی (تحت هدایت محمدعلی فروغی و حسن تقی‌زاده) برای کشف محل دفن فردوسی و ساخت مقبره می‌گفت، تکاپویی برای بازآفرینی هویت ملی در دوران مدرن در جریان بود.

قریب نیم قرن بعد صادق خلخالی پس از تلاش نافرجام در ویران کردن آرامگاه فردوسی، با پتک بر مقبره رضاشاه می‌کوبید و جسدش را جستجو می‌کرد تا آثار او را محو سازد. صادق خلخالی ساختمان مقبره را از میان برد، با این حال آنچه را در زمین می‌جست نیافت. به این ترتیب سرنوشت جسد رضاشاه برای سال‌ها به معمایی لاینحل بدل شد.

رضاشاه در راه تبعید

با نزدیک شدن قوای متفقین به تهران در شهریور ۱۳۲۰، رضاشاه زیر فشار بحران متوسل به نخست‌وزیر سابق شد که خود شش سال پیش او را عزل و خانه نشین کرده بود: محمدعلی فروغی. که در شرایط اشغال کشور چاره‌ای جز کناره‌گیری رضاشاه و انتقال قدرت به پسرش محمدرضا نمی‌دید، متن استعفا را به دستخط خود نوشت و امضای شاه را گرفت. برای شاهی با اقتدار در هم‌شکسته و در آستانه اسارت به دست روس‌ها، پس از استعفا دیگر جایی در ایران متصور نبود و بدین ترتیب طرح خروجش به همراه خانواده سلطنتی در دستور کار قرار گرفت. خاطره‌ای که محمود فروغی، پسر محمدعلی فروغی، از آن روزها بیان کرده است گوشه‌ای از وضعیت را به تصویر می‌کشد:

"[پیشخدمت] گفتش که قربان سرلشکر بوذرجمهری عرض می‌کند که والا حضرت شاهپور علیرضا می‌فرمایند که من نمی‌روم. هر جا برادرم [محمدرضا] هستند من هم آنجا می‌مانم. یکی از نادر وقت‌هایی بود که دیدم مرحوم فروغی "عصبانی شدند، گفتند برو بهش بگو یا برو یا می‌آیم مثل موش دمت را می‌گیرم از مملکت می‌اندازم بیرون".

رضاشاه به همراه ۱۲ عضو خانواده سلطنتی از راه اصفهان و کرمان به بندر عباس رسیده و آنجا جملگی سوار بر کشتی شدند با این تصور که به سوی هند خواهند رفت. در بمبئی اما مقامات انگلیس به دلیل بیم از درگرفتن ناآرامی اجازه خروج به سرنشینان ندادند و مستقیم آنان را به مقصدی دیگر فرستادند.



بار روانی رفتن به آفریقا برای از پا انداختن رضاشاه کفایت می‌کرد، با این حال پس از رسیدن به مقصد مشخص شد که آب‌وهوای گرم و مرطوب و بادهای شرعی ماداگاسکار نیز شاه را در جزیره گرفتار تنگی نفس می‌کند

"آفریقا؟ ما را بین شیرها و سوسمارها خواهید برد؟"

واکنش فریدون جم، داماد رضا شاه، روی عرشه کشتی در ساحل بمبئی خطاب به "سرکلار مونت اسکرین" دیپلمات انگلیسی هراسی را منعکس می‌کند زمانی که خانواده سلطنتی پی برد مقصد نهایی آنان جزیره موریس واقع در جنوب شرق قاره آفریقا خواهد بود. برای خود رضاشاه شوک دریافت خبر چنان بود که خیال می‌کرد چون فرستاده بریتانیا به زبان فارسی تسلط کامل ندارد در بیان اشتباه می‌کند و از جم خواست که به زبان فرانسه مقصد حقیقی را مجدد بپرسد. بار روانی این خبر برای از پا انداختن رضاشاه کفایت می‌کرد، با این حال پس از رسیدن به مقصد مشخص شد که آب‌وهوای گرم و مرطوب و بادهای شرعی ماداگاسکار نیز شاه را در جزیره گرفتار تنگی نفس می‌کند.

رضاشاه، که تا امضای پیمان ایران و دولت های متفق از ارسال و دریافت تلگراف محروم بود، کلافه و افسرده دچار اختلال خواب شده بود. دستور دادند تا قورباغه‌ها را از باغ محل اقامت او بیرون بریزند بلکه شاه بتواند چند ساعتی در شب بخوابد. به گونه‌ای ایزوله خود را در باغ محصور کرده بود و از محوطه بیرون نمی‌رفت. دعوت‌های ضیافت و شام مقامات محلی را رد می‌کرد، به جز معدود دفعاتی که با غرولند کت و شلوار رسمی پوشید (گفته بود "در تمام عمرم جز لباس سربازی نپوشیده‌ام") و ساعتی در آن مجالس شرکت کرد. با آن‌که معمولاً رضاشاه به عنوان شخصیتی خوددار و درون‌گرا شناخته شده بود، در نامه‌های عمومی و خصوصی که از او برجا مانده است، از تبعید به سختی شکایت می‌کند. به فرماندار موریس نوشت "وضع ما به صورت بدترین غذایی درآمده که ممکن است برای یک خانواده پیش آید"، در نامه‌ای به تاج‌الملوک گفت که زندگی‌اش "حکم جان‌کندن" پیدا کرده است و پس از رفتن به ژوهانسبورگ در جواب به عصمت پهلوی قید کرد: "بگذارید ما با بدبختی‌های خود بسوزیم".

در سومین سال زندگی در تبعید در حالی که همچنان دل‌دردهای مزمین خود را به گردن آشپزها می‌انداخت و از دکتر رفتن ابا می‌کرد، در مرداد ۱۳۲۳ در ژوهانسبورگ گذشت.



نامه محمود جم در شرح سفر به قاهره و مومیایی کردن جسد رضاشاه

انتقال جسد به قاهره

با مرگ رضاشاه، محل دفن او به موضوعی مورد بحث در دربار ایران بدل شد. پیشنهادات عمدتاً حل سه محور می‌گشتند: خاکسپاری در محل تاسیساتی به نام او همچون کارخانه ناتمام ذوب‌آهن کرج، در کاخ مرمر در تهران و یا در اماکن مقدسه نظیر مشهد. ایران در این مقطع زمانی هنوز در اشغال نیروهای متفقین قرار داشت و نیز انتقال جسد ممکن

بود بار دیگر به انتقادات پیشین پیرامون دوره سلطنت رضاشاهی که پس از شهریور بیست همچون انبار باروت در جامعه منفجر شده بود دامن زند و با بروز بحران منجر به بی‌ثباتی حکومت شاه جوان شود.

تعلل نیروهای انگلیسی در انتقال هوایی جسد از ژوهانسبورگ به تهران نیز مزید بر علت شد و سرانجام پس از قریب سه‌ماه مشورت خانواده پهلوی و در راس آن محمدرضا شاه تصمیم گرفتند جسد را به طور موقت به مسجد رفاهی در قاهره انتقال دهند. تعیین قاهره به عنوان مقصد، ریشه در ارتباط ایران و مصر داشت.

رضاشاه در واپسین سالهای سلطنت خود با هدف یافتن متحدینی فرای مرزها به مصر نزدیک شد و برای ارتقای مناسبات، فوزیه خواهر ملک فاروق پادشاه مصر را برای محمدرضا خواستگاری کرد. با ازدواج ولیعهد ایران و فوزیه در ۱۳۱۷ روابط ایران و مصر گرم شد. این رابطه حسنه میان دو دربار محمدرضا شاه را مجاب به انتقال موقت جسد به قاهره کرد. محمود جم، نخست‌وزیر سابق رضاشاه برای انجام کار رهسپار مصر شد و یک متخصص مومیایی روسی به نام دکتر بولگاکف را به خدمت گرفت تا با حق‌الزحمه ۴۰۰ لیره مصری در ۱۷ روز جسد را مومیایی کند. بدین ترتیب در ۲۶ آبان ۱۳۲۳ با حضور شاهپور علیرضا جسد رضاشاه در سرداب مسجد رفاهی به طور موقت دفن شد.



مطابق نظر محمدرضاشاه، جسد بعد از آن با هواپیما از قاهره به جده در عربستان رفت تا از آنجا به مدینه انتقال یابد و در مسجد پیغمبر بر آن نماز گزارده شود. سپس با هواپیما به اهواز و از آنجا با قطار به حرم معصومه در قم و سپس به تهران منتقل شد تا در غرب حرم شاه‌عبدالعظیم در شهرری دفن شود.

بازگرداندن جسد رضاشاه از قاهره به تهران

رضاشاه تا پایان عمر از عروس مصری خود فوزیه حمایت می‌کرد. با مرگ رضاشاه، اختلافات میان محمدرضا و فوزیه صورتی جدی‌تر و علنی به خود گرفت و در پی این کشمکش‌ها بود که فوزیه به مصر بازگشت و درخواست طلاق کرد.

محمدرضا شاه، قاسم غنی را به سفارت ایران در مصر منصوب کرد تا همزمان پیگیر مسئله بازگشت فوزیه نیز باشد. با این حال فوزیه مصمم در طلاق تا آنجا بی‌مناک بود که گمان می‌کرد در صورت بازگشت به دربار ایران او را "مسموم" خواهند کرد. شاه که سرانجام به جدایی رضایت داده بود، از هیئت نمایندگی خواست دستکم پیگیر بازگشت جواهراتی باشد که به هنگام دفن رضاشاه در دست مصر مانده بود؛ از جمله شمشیر مرصع منسوب به نادرشاه که در روز مراسم دفن در پیشاپیش تابوت حرکت داده شده بود. تلاش‌ها اما در نهایت برای بازگرداندن این اقالام به جایی نرسید. یادداشت‌های روزانه قاسم غنی سفیر ایران در مصر، انتقادات گزنده از دربار مصر را در این خصوص بازتاب می‌دهند: "جواهرات و نشان‌های سینه مرده شاه را برداشته و ضبط کرده، در هیچ جای دنیا هیچ نامردی چنین کاری نکرده و نمی‌کند".

بعد از رسمی شدن طلاق در ۱۳۲۷ محمد رضا پهلوی در اندیشه بازگرداندن جسد رضاشاه بود، با این حال به نظر می‌رسید پیش از آن از جانب واکنش افکار عمومی نگران است. در ۱۳۲۸ مجلس لقب "کبیر" را برای رضاشاه به تصویب رساند و در ۱۳۲۹ در دولت علی منصور با ارتباط گرفتن با دولت مصر مقدمات بازگرداندن جسد فراهم شد. کدورت حاصل از مسئله فوزیه اما همچنان باقی بود به نحوی که در ابتدا مصر راضی به برگزاری رسمی مراسم بدرقه برای رضاشاه نمی‌شد. سرانجام هیئت اعزامی با حضور صدرالاشراف به قاهره رفتند و جسد را تحویل گرفتند. مطابق روایت صدرالاشراف، تنها تغییر رخ داده در تابوت بخشی از آن بود که به دلیل رطوبت سرداب زنگ زده بود. کفن‌های پیچیده به دور جسد نیز به دلیل مواد به کار رفته در هنگام مومیایی کردن سیاه شده بودند که با کفن‌های نو تعویض شدند. پس از آن مراسمی رسمی با حضور مقاماتی از مصر و شماری از علمای الازهر برگزار شد، هر چند پادشاه مصر در نهایت از دیدار با هیئت اعزامی ایران به بهانه کسالت خودداری کرد.

مطابق نظر محمد رضاشاه، جسد بعد از آن با هواپیما از قاهره به جده در عربستان رفت تا از آنجا به مدینه انتقال یابد و در مسجد پیغمبر بر آن نماز گزارده شود. سپس با هواپیما به اهواز و از آنجا با قطار به حرم معصومه در قم و سپس به تهران منتقل شد تا در غرب حرم شاه عبدالعظیم در شهرری دفن شود.

معمار بنای آرامگاه، محسن فروغی پسر محمد علی فروغی نخست‌وزیر سابق رضاشاه بود که بعدها آرامگاه سعدی در شیراز و آرامگاه باباطاهر عریان در همدان را نیز طراحی کرد.



آیت‌الله خمینی دوماه بعد در ۴ تیر ۵۹ بعد در تأیید عمل صادق خلخالی در خراب کردن مقبره رضاشاه در جنب حرم عبدالعظیم گفت: " آن کاری که آقای خلخالی کرد، آن مطلب صحیحی بود".

انقلاب ۵۷ ایران و جسد رضاشاه

علی‌رغم شایعه‌ها پیرامون انتقال جسد رضاشاه در ماه‌های منتهی به انقلاب، به نظر می‌رسید خانواده سلطنتی به دلیل ریسک بالای عمل از انجام آن صرف‌نظر کرده بودند. اگر در بحبوحه ناآرامی‌ها به گونه‌ای به افکار عمومی درز می‌کرد که عملیاتی در مقبره رضاشاه برای خارج کردن جسد در جریان است، این عمل می‌توانست به منزله‌ی خودکشی و پذیرفتن رسمی پایان کار و فروپاشی نظام پهلوی پیش از پیروزی انقلابیون تلقی شود. در همین اتمسفر بود که مقامات دولت کارتر تا واپسین هفته‌های منتهی به سرنگونی شاه از اعلام رسمی تخلیه شهروندان آمریکایی در ایران خودداری می‌کردند، چرا که هراس داشتند این عمل در نزد افکار عمومی ایران به قطع امید از شاه و پایان کار حکومت پهلوی تعبیر شود.

چهارده ماه پس از پیروزی انقلابیون، در اردیبهشت ۵۹ صادق خلخالی رئیس دادگاه شرع منصوب آیت‌الله خمینی با تجهیزاتی که سرپرست سپاه پاسداران، عباس دوزدوزانی، در اختیار او گذاشته بود برای تخریب به محل دفن رضاشاه به شهر ری رفت.

به همراه او افراد کمیته‌های انقلاب و شماری از اعضای سازمان فدائیان اسلام حضور داشتند. صادق خلخالی، خود از اعضای فدائیان اسلام به شمار می‌رفت که رهبر آن نواب صفوی در اسفند ۱۳۲۵ در اعلامیه‌ای نسبت به دفن "نعش میکروبی" رضاشاه در ایران هشدار داده بود:

"آنان دانسته و ما نیز می‌دانیم که خاکستر سوخته او بازیچه بادهای جزیره موریس است و شایان او هم همین است و ایرانیان به هیچ‌وجه تاب دیدن نعش میکروبی او را نداشته، سهل است که جو هوای ایران، بلکه فضای جمیع ممالک اسلام تحمل و گنجایش غبار سوخته استخوان او را هم ندارد... صاحب همین جنازه بود که اساس تربیت و فرهنگ اسلامی را در هم شکسته و به جای آن دبستان و دبیرستان‌های مختلط و هزاران رشته هرزگی و فساد اخلاق به یادگار گذاشت... فریاد می‌زنیم که محیط ما تحمل و گنجایش جسد این ناپاک را ندارد، اگرچه جسد قلابی باشد، اولیای امور کاری نکنند که سینه‌ها از بغض هیأت حاکمه لبریز شده، باعث هیجان عمومی گردد. داغ ما را تازه نکنید و نمک به زخم ما نپاشید".

ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور وقت جمهوری اسلامی نسبت به تخریب بنا اعتراض کرد، با این حال صادق خلخالی که از حمایت آیت‌الله خمینی و سپاه پاسداران برخوردار بود به ویران کردن ساختمان ادامه داد. آیت‌الله خمینی دو ماه بعد در ۴ تیر ۵۹ بعد در تأیید عمل صادق خلخالی در خراب کردن مقبره رضاشاه در جنب حرم عبدالعظیم گفت: "آن کاری که آقای خلخالی کرد، آن مطلب صحیحی بود".



از رضاشاهی که در سال‌های ابتدایی سلطنت به محمد مصدق پیشنهاد نخست‌وزیری می‌داد و حمایت مشروطه‌خواهان را در پشت خود داشت، در واپسین دوران فرمانروایی کمتر نشانی برجای مانده بود. اقتدارش که روزگاری تجسم آرمان‌های روشنفکران ملی‌گرا برای تحقق دولتی مدرن و ضامن امنیت بود، در نیمه دوم سلطنت بدل به جنون سوءظنی شده بود که هیچ‌کس حتی نزدیکترین حلقه اطرافیانش (شامل مغزهای متفکر حکومتش نظیر علی‌اکبر داور، تیمورتاش و محمدعلی فروغی) از آن در امان نبودند.

رضاشاه و تاریخ

از رضاشاهی که در سال‌های ابتدایی سلطنت به محمد مصدق پیشنهاد نخست‌وزیری می‌داد و حمایت مشروطه‌خواهان را در پشت خود داشت، در واپسین دوران فرمانروایی کمتر نشانی برجای مانده بود.

اقتدارش که روزگاری تجسم آرمان‌های روشنفکران ملی‌گرا برای تحقق دولتی مدرن و ضامن امنیت بود، در نیمه دوم سلطنت بدل به جنون سوءظنی شده بود که هیچ‌کس حتی نزدیک‌ترین حلقه اطرافیان‌ش (شامل مغزهای متفکر حکومتش نظیر علی‌اکبر داور، تیمورتاش و محمدعلی فروغی) از آن در امان نبودند.

در همان زمان که راه ورود مظاهر مدرنیته چون راه‌آهن را هموار می‌کرد و با تاسیس نهادهایی چون دانشگاه و دادگستری نوین چهره‌ی ایران را دگرگون می‌ساخت؛ با مشت آهنین هرگونه مخالفتی را قلع و قمع می‌کرد، نهادهای غیردولتی را از هم می‌پاشاند، قانون مشروطه را لگدمال می‌کرد، مجلس را به پوچ می‌گرفت، منتقدان را در تبعید و در سیاهچاله‌ها سربه‌نیست می‌ساخت و با جاری کردن استبداد مطلقه و حکومت پلیسی، فضای اختناق‌ی خلق می‌کرد که سرانجام نفس جامعه ایران را بند آورد. اینگونه بود که در شهریور ۱۳۲۰ هنگامی که قدرت‌های خارجی او را کنار زدند و به تبعیدش فرستادند کمتر کسی بر سرنوشتش متاسف شد. انفجار انتقاد از استبداد مطلقه رضاشاهی چنان بود که تا ده‌ها سال دستاوردهای او را در متحول ساختن جامعه ایران را به حاشیه برد.

احسان یارشاطر، ایران‌شناس و مؤسس دانشنامه ایرانیکا، درباره رضاشاه می‌گوید: "هیچ پادشاهی در تاریخ ایران، شاید به استثنای اردشیر اول ساسانی، نتوانسته در شانزده سال این اندازه کار برای آن مملکت از هم گسیخته و عقب‌افتاده انجام دهد".

برآورد احسان یارشاطر از سر انصاف باشد یا نه، تصویری به دست می‌دهد از مقیاسی که جایگاه رضاشاه در آن به محک داور می‌گذاشته می‌شود؛ فراتر از محدوده یک قرن و در مقیاس هزاره. جایگاهی که نه برپا ساختن مقبره بر آن ارزشی افزود و نه ویران ساختن مقبره چیزی از آن کم کرد.

+++++

برچیده تبرستان از بی بی سی، شنبه 5-5-2018 / 1397-2-15

<http://www.bbc.com/persian/blog-viewpoints-44015906>